

چگونه برك و نوا یافت از بهار بای
 بیا که در چمن ها شکوفه بادام
 بپای سز و بن اندر ستاک سنبل تر
 شکفتم آید از آن دم که بید مشک شکفت
 بتقسه از تنر آمد مگر که هم در خویش
 یکی بلاله زگر تا چگونه ایزد پاک
 یکی بانگس بنگر که با چهار درم
 درست همچو عز زان ای جهت کامروز
 بیا که روح من بتوقوی است گر چه جهان
 مدار عزت ما را هگوز کز نکند
 بافتخار بزی جاودانه زانکه ترا
 اگر قبول کنی این جواب از شعر است

جهان عجایب از اینگونه بشمار آورد
 چو زاهدان قصب سیمکون شعار آورد
 شکسته بسته مثالی ز زلف یار آورد
 شگفتی ارد چون بند مشک بار آورد
 هزار طبله فزون نافه تبار آورد
 ز شاخ سبز هویدا شرار نار آورد
 چگونه بر سر دیبیم ز رنگار آورد
 جهان بچار درمشان بروی کار آورد
 بخاطر تو دست من انکسار آورد
 کسکینه شمس و قمر را برین مدار آورد
 بی میاخر ما آفرید گار آورد
 شکست دستی کز خامه بس نگار آورد

مرک معن ابن زایده

معن ابن زایده یکی از کاتبانی است که نامش در جود و سیخا ضرب المثل است و در ادبیات و شعر فارسی بیش از عرب شهرت یافته و هر جا که شاعری از جود و کرم ذلری بمیان آورده برای آنموزج نامی هم از معن و قاف آن برده است - شرح حال معن ابن زایده مشهور است . لیکن در تاریخ سیستان که یکی از منابع عمده ادبی و مأخذ قدیمی ادبیات فارسی است و خوشبختانه امروز در شرف طبع و انتشار و در حال تصحیح و تنقیح در آمده - داستان مرک معن را بطریق جالب ذکر کرده است و ما عین آنرا با خلاصه حال معن نقل مینماییم:

ابن خلکان دروفیات الاعیان شرح مفصلی در ترجمه معن بن زایده آورده است و در عنوان ترجمه میگوید :

« ابوالولیه معن بن زایده بن عبدالله بن زایده بن مطربن شریک بن الصلاب بضم الصاد المهمامه و سکون اللام و آخره الباء الموحده و اسمه عمر بن قیس بن شراحیل بن همام بن مرة ابن ذهل بن شیمان الشیبانی و بقیة النسب معروف »

معن بن زایده از رجال شجاع و نصیح و جواد عصر خویش بوده و در عهد بنی امیه از عمال عمده دولت عرب بوده و پس از انتقال خلافت به بنی العباس مدتی از وی تعقیب کردند و او پنهان شده بود و روزی جمعی از غوغای شهر هاشمیه بقصد منصور برخاستند و خلیفه را تنها یافته بوی حمله آوردند درین هنگامه معن بن زایده از نهانجای خویش بیرون آمده با زوی بسته تیغ کشیده به مخالفان حمله برد ، و آنانرا پراکنده ساخت و منصور را از آن بلیه نجات بخشید و پس از آن روی خود را باز کرد و خویشرا معرفی کرد . منصور بسبب آن حمیت و حمایت از گناهان معن درگذشت و ویرا بخود نزدیک ساخت و از مقربان درگاه شد و وجاهت یافت و بامارت و فرمانروائی بلاد نامزد آمد و آخرین عمل وی سجستان بود .

اینک تاریخ سیستان اواخر ایام معن را بطریق ذیل شرح میدهد :

چون خبر بمنصور رسید که انجا [سیستان] چه رفت معن بن زایده شییبانی را بسیستان فرستاد و او معن بن زایده بن عبدالله بن مطربن شریک بود اندر شعبان سنه احدى و خمسين و مائه بقصبه اندر آمد ، و عبدالله بن العلاء و یاران او را همه عزل کرد و یزید بن مزید را به رخد و خود بر اثر وی برفت و زئیل او را هدیه ها فرستاد از ادانی سیمین و قبایهای

ترکی از ابریشم و چیزهای لطیف . معن را آن اندك آمد و بدان خشم گرفت چون بست رسید ، یزید بن مزید سوی او آمد و فرمانداد تا سر راه ها فرو گرفت ناخبر آمدن زنبیل برسد و برسپاه بسیار کاری تاختن کرد و ناگاه بر ایشان برزد ولی هزار مردم زان بیکجا اسیر کرد ، و داماد زنبیل زهار خواست و پیش معن آمد و او را ایمن کرد و نام آن داماد ماوید بود ، باخویشتن بسیستان آورد و با گروهی بسیار او را بگرامتی بزرگ سوی منصور فرستاد . . .

معن اندر بازگشتن ، مردمان بست را همه مصادره کرد و اینجا بسیستان آمد و همان عادت فرو گرفت که بامردان همی داشت . مردمان سیستان شوریده گشتند ، عبدالله بن العلاء بشکایت سوی منصور یکی نامه نوشت ، نامه بر او اندر با گرفتند و سوی معن آوردند و عبدالله بن العلاء بخواند و زان حال پرسید ، انکار کرد سرش فرمود تا برهنه کردند و چهار صد تازیانه بزد او را و آن گروه را که با او دران بودند فرمود که گردن بزنید ، تاخویشتن باز خریدند و مالی عظیم از ایشان بستند و چهل مرد گرفت از خوارج و بندبر نهاد و به بست فرستاد که کارشان فرمایند و تا مرا اینجا سرای بنا کنند و برایشان در کاد کردن شتاب کنید و هر جای تمام شدی نامه کردی که جای دیگر نیز چنین و چنین بکنید ، و مال بسیار همی بخشید چندانکه از عدد و احصا اندر گذشت . باز روزی مروان بن ابی خصمه اندر آمد پیش او و مروان شاعر او بود و روزی چند بود تا معن او را ندیده بود گفتا لجا بودی ؟ گفت بنده زاده آمده بود و بنده بحدیث او مشغول بود . گفتا چه نام کردی ؟ گفت .

شعر

سمیت معنا بمعن ثم قلت له هذا السمی عقید المجد والوجود

گفتا یا غلام هزار دینار ده او را و یا مروان بیت دیگر بگویی . گفت

ایضاً

انت الجواد و منك الجود اوله فان هلكت فما جود بموجود
 باز گفت یا غلام هزار دینار دیگر بده و تو بیتی دیگر بگویی - گفت :
 تاجاریت دیگر بهمین وتیره شعری میخوانند و معن دیناری هزار میدهد که در
 اصل کتاب ثبت است و ما برای اختصار در این مقالت از ذکر آن خود داری
 کردیم گفت یا غلام هزار دینار دیگر فرا اوده و تو بیتی دیگر بگویی - غلام
 گفت دینار نیز نماند اندر خزینه . معن گفت بخدای تعالی که اگر مرا دینار
 بودی و توهم چنین تاهزار بیت همی گفتی هر بیتی را هزار دینار همی دادمی
 همیشه همچین بود و مال بجور همی ستدی و بجود همی دادی تا به بتدبیر کردن
 مال و بتدبیر کردن بد دل بخردان ازو ببری شد و از جور که همی کرد . تا گروهی
 از خوارج بیعت کردند بکشتن او بمکاره . تا معن بیست شد و بدان کوشش شد
 که او را همی بنا کردند و ربام او شد که شراب خورد . آن خوارج که بیعت کشتن
 او کرده بودند . بیرون آمدند هر یکی پشته‌نی بگردن بر نهاده و اندر هر پشته از آن
 شمشیری مجرد . گفتند حاجب را که ما آن برج خویش تمام کردیم . حاجب
 ایشانرا منع کرد . بانك کردند که عطاء میر از ماهمی دور کنی : معن بانك ایشان
 بشنید . گفت اندر آید ایشان را . ایشان همچنان اندر شدند با آن پشته‌های نی چون
 او را دیدند شمشیرها از میانه نی بیرون کردند و قصد او کردند . و او بالشی از پیش
 خویش سیر کرد . و او را جراحات بسیار کردند آخر شکر او پاره کردند ، و او
 بزرگشکمر اود . کشته شد و او را به بست دفن کردند . روز پنجشنبه هشت روز گذشته
 از ذی الحججه سنه اثنی و خمسین و مائه

یزید بن مزید بر چهار فرسندگی بست بود و آن خوارج را بکشت و سپاه و
 مردمان سیتان یزید مزید را بیعت کردند ... الخ



می بینیم که این مرد ماجری جو که شجاعت و حاضر جوابی و سخاوت را با ظلم و جور و غارت گری بهم جمع کرده بود - در نتیجه ستمکاری خود چگونه کشته شده است - و بهمان طریق که درین تاریخ گفته مال به جور همی سندی و بچودهمی دادی تا به بتندیر کردن مال و بتندیر کردن بد دل بخردان از وی بری شد - و انصاف باید داد که چنین مردی را نمی توان از اسخیا شمرد زیرا همه اشخاص ماجری جو از دستی گرفته و بدستی می بخشند - و سخنی و کریم حقیقی است که بارنج و زحمت مال بدست آرد و یا بمیراث بوی رسد و بمورد ببخشد و بجای خرج کند - چه کرم و کرامت و انصاف و داد و دهش بایکدیگر توأمند و کرم وقتی مستحسن و ممدوح است که صاحبش کریم و بامروت باشد - و عجب است از این اسخیای غارت گرو معن های بیمعنی که خانمان مردم ایران را بغارت برده و در مستی از فرط خود خواهی هزار هادینار بشاعری داده و انگاه خویشتن را درالسنه و افواه مثل سایرین کرده اند .

و عجبتار که مورخین عرب بحکم تعصب کمتر از این نکات که مورخ تاریخ سیستان نام برده ذکر کرده اند و از سوء اعمال این عمال و غارتگری آنان اسمی بمیان نیاورده :

(قراء ارمغان)

تاریخ سیستان یکی از کتب گرانهای قدیمی ماخذ صحیح و قایم تاریخی از دست رفته و معدن جواهر ادب فارسی است حسن اتفاق را این نسخه عظیم الشان منحصر در فرد بفرد کامل ادب و سخن « استاد دانشمند ملك الشعراء بهار » رسیده و گوئی روزگار خواسته است پس از هزار سال این یادکار ادبی بزرگی نیاکان را با تصحیح و تکمیل و ترجمه و تشریح انگونه که شایان قریحه و ذکاوت آقای

ملك الشعراست بفرزندان ادب دوست ان نياكان برساند . استاد دانشمند مومی اليه مدتی است مدید که در تصحيح و تشریح این کتاب دست ادب را مشمر و کمر همت را بر بسته . ما سعادت و توفیق ایشان را در انجام این مهم بزرگ ادبی از خداوند خواستار و امیدواریم بزودی این کتاب رونق افزای عالم ادب و تاریخ فارسی گردد (وحید)

غزل

بگذار تا سر ارم عمری بخواب و مستی
من لذتی ندیدم زاین گیر و دار دنیا
دوات اگر بکام است حمال عمر و زیدی
دنيا از ان ما نیست نامیست فقرو دوات
رفقتم در تحسر و ز خویش در تحسیر
محسن خموش گردی وز قیل و قال فارغ
تابی خبر گریزم از تنگنای هستی
هم بر فراز دولت هم در نشیب پستی
وای اراسیر گردی در چنگ تنگ دستی
مار از فقرو دولت تا کی خمار و مستی
کاخ بجا نیامد مصداق حق پرستی
يك جرعه گر بنوشی از باده الستی
محسن شمس ملك ارا

غزل

مسیحا عاجز آید از علاج درد ایرانی
زمغز سالخورده مات با عقل کی زاید
نصیحت بر دل ارباب نعمت نقش کی بندد
شود در اغنیا بیش از گدا حرص و طمع پیدا
چنان بنشسته نقش کج کزون بر خاتم دلها
مشو با جلوۀ رنگین بخود مغرور ایخواجه
برای صید مردم گوشه گیری میکند زاهد
چو تار سبجه گر هموار سازی زاهد خود را
دبیرا از پریشانی غباری نیست بر خاطر
که غیر از مرگ درمانی ندارد درد نادانی
سبو چون که نه شدگی نم دهد بیرون باسانی
نگیرد نقش لوح چرب نقاش ار بودمانی
که خاک از طعمۀ قارون نمودن سیرتوانی
که افتد از اثر نقش ار بود خاتم سلیمانی
که اخر شهپر طاوس افتد در مکس رانی
که باشد خاکساری پرده پر دام پنهانی
توان بگذشتن از عدعده مشکل باسانی
که باشد جامۀ قبحی ترا چون تیغ عربانی
دبیر قوچانی